



اشاره:

پیش از آن که به فکر چگونگی وضع کتاب و ادبیات کودک در آینده باشیم، باید ابتدا کودک آینده را بشناسیم. از قضا، یکی از شماره‌های آینده پژوهشنامه نیز به بحث «کودک مطلوب» اختصاص دارد که مشخصاً موضوعی درباره اتصال حال به آینده است. لذا مطلبی که در پی می‌آید، شاید تا حدی پراکنده گویی جلوه کند که به واقع، چنین نیست و هست. صحبت از تغییر است؛ نه تغییری ساده و آرام، بلکه موجی توفنده و عظیم که با تمام سرعت و قوا از ما گذشته و ضربه‌اش را بر یکایک وجوه زندگی ما فرود آورده؛ همان پدیده‌ای که آلرین تافلر، آینده‌شناس شهیر، در ابتدای دهه ۱۹۷۰ «شوکی آینده» نامید. الگوی جدیدی در حال شکل‌گیری است که گونه جدیدی از کودکی و دیدگاه متفاوتی نسبت به کودک و نیازهایش (از جمله کتاب و ادبیات) می‌طلبد. مطلبی که می‌کوشم دست و پا شکسته در این سطور بگنجانم، حاصل حدود ده سال مطالعه است. برخی از این مطالب کلی است و شاید در نگاه نخست، ربطی به حوزه مورد بحث این نشریه نداشته باشد، اما اگر بخواهیم ماهیت تغییرات عمده در ساختار کتاب و ادبیات کودک و نوجوان را بشناسیم، باید اول به ریشه‌ها و خاستگاه‌های آن تغییرات دست باییم که اشاره به آن‌ها را ضروری می‌دانم.

«روز» تجاوز نمی‌کند، اصلاً لازم نیست نگران نکته بی‌اهمیت و پیش پا افتاده‌ای هم چون مرگ ادبیات و کتاب باشد! پس شاید بهتر باشد که این معضل را نیز هم چون خود کتاب کودک، پدیده‌ای وارداتی و بیگانه بدانیم و آن را از دیدگاه بیگانگان بررسی کنیم.

البته واضح است که این، نگاهی بدبینانه و بی‌حاصل است. در تمدن معاصر که بر پایه

پیش از هر چیز باید پرسید که آیا بحث مرگ ادبیات و کتاب کودک، از درون کشور و فرهنگ خودی جوانه زده یا یک جور نگرانی وارداتی است؟ اگر شق اول صحت داشته باشد، پس بحث منتفی است. چرا؟ چون مملکتی که شمارگان چاپ کتاب‌هایش در حدود رقم فکاهی ۲۰۰۰ نسخه دور می‌زند و میانگین زمان مطالعه برای هر یک از اتباعش، به قولی از دو دقیقه در سال (و نه در

ادبیات صحبت به میان آمد که ناچار، خودم را به اولین پوستر روی دیوار رساندم تا ببینم به جشنواره ادبیات کودک و نوجوان دعوت شده‌ام یا به جشنواره کتاب کودک و نوجوان!

پس آیا کتاب کودک در حال مرگ است؟ بی‌تردید، خیر. چرا؟ پاسخ در چند پرسش نهفته است: آیا در این سال‌های اخیر، نسبت تعداد دست‌اندرکاران کتاب کودک در جهان (اعم از نویسنده و ناشر و نظریه‌پرداز و غیره) و همین‌طور شمارگان کل کتاب‌ها به تعداد کودکان جهان کاهش یافته که بوی مرگ می‌شنویم؟ آیا علاقه بچه‌ها به کتاب کم‌تر شده که نگرانیم؟ آیا بچه‌های دنیا کم‌تر از گذشته از نوشتار استفاده می‌کنند؟ آیا نویسندگان هرگز تا به این حد ثروتمند بوده‌اند؟ آیا هرگز حرفه نشر کتاب کودک تا به این حد پررونق بوده است (هری پاتر تنها یک نمونه است)؟ آیا هرگز جنگل‌های جهان برای نیاز به تولید کاغذ، این چنین در خطر نابودی بوده‌اند؟ آیا هرگز این همه دانشمند و مهندس، برای تولید انبوه‌تر و نشر آسان‌تر کتاب در قالب کارآمدتری هم‌چون ایپوک (کتاب الکترونیک) دست با تلاش زده‌اند؟ به اعتقاد من، پاسخ به همه این پرسش‌ها، منفی است.

به این ترتیب، نگرانی در مورد مرگ کتاب کودک بی‌مورد است. آن‌چه باید نگرانش بود، تغییرات سریع و گسترده در شکل و ماهیت کتاب کودک است. کتاب به عنوان یک رسانه اطلاعاتی، بار دیگر در حال دگردیسی و پوست انداختن است. این پدیده که نخستین مراحل تکامل را با اختراع خط و تبدیل کلام به حالتی پایدار، روی خشت و طومار و سپس با اختراع چاپ گذرانده بود، حالا در عصر اطلاعات، یعنی در زمانی که بیش از همه به

ارتباطات بنا شده است، ملت‌ها نه با نقطه‌چین نقشه و سیم خاردار، بلکه با مرزهای فرهنگی از هم متمایز می‌شوند. پس من خواننده و نویسنده و مترجم نوعی، با یکایک هم‌تایان خودم در سراسر جهان، هموطن هستم و همگی دغدغه‌های مشترکی داریم که یکی از آن‌ها، همین بحث جاری است. لذا بی‌تردید در این چند سطر آتی، نه تنها نمی‌توان به همه چیز پاسخ داد، بلکه طرح تمام پرسش‌های لازم هم مقدور نیست. با این حال، سعی می‌کنم تا حد ممکن به مهم‌ترین نکات بپردازم. اتفاقاً از پرسش‌های مطرح شده در فراخوان، چنین برداشت می‌شود که گویا دیدگاه گردانندگان عزیز پژوهشنامه نیز به همین صورت، جهانی و بدون مرز است. لذا لازم است اشاره کنم که اگر از پدیده‌هایی هم‌چون شکوفایی ادبیات و حرفه نشر نام می‌برم، از دیدگاه کلی‌نگر و جهانی است؛ والا وضع نشر و کتاب‌کشور خودمان، نیازی به توصیف ندارد.

پرسش دوم که باید تکلیفش به سرعت مشخص شود، آن است که بحث ما درباره «کتاب کودک» است یا «ادبیات کودک»؟ به نظر می‌رسد که (لااقل در میان صاحب‌نظران هموطنم)، نوعی خلط مبحث وجود دارد و اغلب این دو را پدیده‌هایی یگانه می‌دانند. در حالی که کتاب، ظرفی فیزیکی است که می‌تواند جز ادبیات، بسیاری چیزهای دیگر را نیز در خود جا بدهد. به علاوه، ادبیات هم برای حیات خود الزاماً محتاج به کتاب نیست (این نکته شاید ظاهراً بدیهی به نظر برسد، اما به قول یکی از مدرسین منطق و فلسفه، توضیح بدیهیات، سخت‌ترین کارهاست). به عنوان مثال، در جشنواره کرمان (اسفند ۱۳۸۳)، به قدری از برخی کتاب‌ها و مضر بودن آن‌ها برای

آن نیاز داریم، پس از چند قرن زندگی در پیله کاغذ و شیرازه، ناگهان هم‌چون پروانه‌ای رنگارنگ و ناشناخته، یعنی رسانگان (مولتی‌مدیا)، دور سرمان پرواز می‌کند، ما را به سرگیجه وامی‌دارد و این بیم را در دل شکاکان می‌اندازد که شاید در زیر آن بال‌های الوان، نیشی‌گزنده و سمی‌پنهان شده باشد. با این حال، علی‌رغم آن‌که کتاب و ادبیات یک چیز نیستند، ولی از هم تأثیر می‌گیرند و هر کدام به نوعی سکان دیگری را در دست دارد. تردید نیست که اکنون جامعه ادبیات کودک،

● اگر عمر طبیعی ادبیات و کتاب کودک به سر رسیده باشد، چه؟ اگر کاربرد این پدیده، یا به عبارتی، تاریخ مصرفش تمام شده باشد، چه؟ آیا باید بر سنگ قبر ادبیات کودک مویه کنیم و یا به راه ادامه بدهیم؟

تغییری بنیادی را از سر می‌گذرانند. به اعتقاد نگارنده، پرسش کلیدی آن است که ما چرا به «شوک» فرهنگی مورد بحث دچار شده‌ایم؟ من یکی از عوامل عمده را چیزی می‌دانم که هائوری فیوره، تاریخ‌شناس فرانسوی، «دیدگاه ناهمگون تاریخی» می‌نامد. دیدگاه ناهمگون تاریخی را می‌توان به طور خلاصه، «قضاوت نسل حاضر در مورد تاریخ، براساس معیارهای آشنای زمان حال» تعریف کرد. تصور کنید که می‌خواهید برای یک کودک شش ساله امروزی، نقش و اهمیت چاپارها در ساختار امپراتوری هخامنشی را توضیح

بدهید. پس لازم است به این کودک تفهیم کرد که دنیای بدون اینترنت و ماهواره و تلفن و ماشین و موتور و پست، چه جور دنیایی است. در غیر این صورت، او از فهم مطلب عاجز خواهد ماند و اگر درست هدایت نشود، به هزار جور نتیجه غلط خواهد رسید و تصور و مفهوم ایجاد یک شبکه ارتباطی با اسب، برایش احمقانه و غیرمنطقی جلوه خواهد کرد. مثلاً شاید بپرسید: «پس یعنی کورش کبیر موبایل نداشته؟» بحث فیوره آن است که این‌گونه استنتاج غلط که از کمبود اطلاعات (یا به قول شاملو «نبود حافظه تاریخی») ناشی می‌شود، مختص همه سنین و همه ملت‌هاست. پس چرا ما حالا متوجه شده‌ایم؟ چون تا پیش از این، طول عمر متوسط بشر به قدری کوتاه و هم‌چنین سرعت تغییر (حتی در انقلاب‌های فرهنگی شاخصی چون رنسانس و انقلاب صنعتی) به حدی آهسته بود که تنها معدودی کههنسال، اقبال آن را می‌یافتند که عظمت تغییر را به طور محسوس تجربه کنند. اما به خصوص از ابتدای قرن بیستم به این سو، شتاب تغییر به حدی افزایش یافته که حالا من در چهل سالگی، در چهار عصر فضا، کامپیوتر، ارتباطات و اطلاعات زیسته‌ام و خودم را برای تجربه عصر ژنتیک مهیا می‌کنم؛ بدون آن‌که فرصت کافی برای مواجهه با سه عصر اخیر را داشته باشم. به عبارت دیگر، لااقل دو نسل است که تعداد زیادی افراد هوشمند و اندیشمند در جهان، در چند عصر مستقل زیسته‌اند و به سبب ترقی کمی و کیفی دانش و ارتباطات، امکان مقایسه آن‌ها با یکدیگر را کسب کرده‌اند. به طور خلاصه، ما تازه در حال درک مفهوم واقعی «تغییر» هستیم.

و از این جا به سه سؤال دیگر می‌روم که در

اصل، پرسشی واحد هستند: آیا ما (دست‌اندرکاران و سیاست‌گزاران و سرمایه‌گذاران حوزه کتاب و ادبیات کودک) این تغییر را جدی گرفته‌ایم؟ آیا واقعاً می‌دانیم «ادبیات و کتاب کودک» چیست؟ آیا واقعاً می‌دانیم «کودک» کیست؟ دلم می‌خواهد به این سه پرسش پاسخ مثبت بدهم، ولی نمی‌توانم. نگارنده طی چند سال گذشته، در اغلب مقالات انگشت‌شمار خود، از جمله آخرین مطلبی که در این نشریه داشته^(۱)، تا حد ممکن و به فراخور موضوع، کوشیده در این مورد به مخاطبان اندک‌ش اخطار کند.

بشر هنوز از صمیم‌قلب باور نکرده که علی‌رغم همه زشتی‌ها و نابه‌سامانی‌های جهان، از نظر خلاقیت علمی، فنی، هنری و ادبی، در اوج یک عصر رنسانس جدید به سر می‌برد. وقتی هم که باور می‌کند، براساس همان دیدگاه ناهمگون تاریخی، می‌کوشد وضع موجود را بر پایه اطلاعات ناقصش، با الگوی تغییر ارزش‌ها و مفاهیم رنسانس یا انقلاب صنعتی مقایسه کند. حالا که تغییر (یا بهتر است بگوییم انقلاب) رخ داده، دیگر نمی‌توان کار را با همان معیارها و قواعد سابق پیش برد. باید متر جدیدی در دست گرفت و عینک تازه‌ای به چشم زد. ما دیگر نمی‌توانیم براساس معیارهای گذشته، برای زمان حال سیاست‌گذاری و بر پایه ارزش‌های زمان حال (یا آنچه ارزش زمان حال می‌پنداریم)، برای آینده برنامه‌ریزی کنیم؛ چون آینده یا آن برنامه را به طور طبیعی دور می‌اندازد و یا مطابق میل (و شاید نه مطابق نیاز) خود دگرگون می‌سازد. پس راه‌حل چیست؟

این حقیر، پاسخ را در علم (یا هنر) آینده‌شناسی می‌داند؛ مبحثی نسبتاً نوپا که هنوز

ایهامات بی‌شماری دارد، ولی در همین ابتدای راه، نشان داده که می‌تواند راهنمای خوبی برای مواجهه با تغییرات فردا باشد. در این میان، باید به «نظریه امواج» تافلر اشاره کنم؛ چرا که پس از گذشت یک ربع قرن، بسیاری از پیش‌بینی‌هایی که او در کتاب ارزشمند خود، موج سوم، مطرح ساخت، امروز کم و بیش به واقعیت پیوسته است. البته تافلر علی‌رغم توصیف دقیق خود از دو تمدن کشاورزی و صنعتی و گمانه‌های مستند و مستدلش در مورد آینده نزدیک - آینده‌ای که اکنون در بحبوحه آن قرار داریم - جز در یک یا دو جمله، به دگرگونی در آینده هنر و ادبیات، هیچ اشاره‌ای نکرده است. به اعتراف او و دیگر بزرگان این حوزه، آینده‌شناسی حتی در مورد مسائلی قابل محاسبه مثل اقتصاد نیز به گمانه‌زنی و اندیشه به شیوه علمی-تخیلی متکی است. طبیعاً استفاده کارآمد از این ابزار، در پیش‌بینی تحولات هنر و ادب، بسیار دشوارتر خواهد بود. با این حال، اگر می‌توان تحولات پدیده‌آشفته‌ای هم‌چون جامعه‌انسانی را در سطح جهانی و تا فاصله ۲۵ سال به طور تقریبی حدس زد، آیا همین کار در مورد تحولات فرهنگی و زیبایی‌شناختی بشر ممکن نیست؟

من تصور می‌کنم که چنین کاری امکان‌پذیر است. به اعتقاد حقیر، نظریه امواج سه‌گانه تمدن تافلر، با تاریخ هنر و ادبیات نیز هماهنگی‌های فراوانی دارد که البته دلایل آن، از حوصله متن حاضر خارج است. اما در مجموع پذیرفته‌ام که هنر و ادبیات، همواره دوشادوش تحولات سیاسی، اقتصادی، علمی، فنی و اجتماعی حرکت کرده‌اند. مگر بازمانده‌های آثار هنری و ادبی، همواره یکی از کلیدی‌ترین منابع ما برای کشف تاریخ گذشته و کسب اطلاعات در مورد ساختار تمدن‌ها و جوامع

اصل، پرسشی واحد هستند: آیا ما (دست‌اندرکاران و سیاست‌گزاران و سرمایه‌گذاران حوزه کتاب و ادبیات کودک) این تغییر را جدی گرفته‌ایم؟ آیا واقعاً می‌دانیم «ادبیات و کتاب کودک» چیست؟ آیا واقعاً می‌دانیم «کودک» کیست؟ دلم می‌خواهد به این سه پرسش پاسخ مثبت بدهم، ولی نمی‌توانم. نگارنده طی چند سال گذشته، در اغلب مقالات انگشت‌شمار خود، از جمله آخرین مطلبی که در این نشریه داشته^(۱)، تا حد ممکن و به فراخور موضوع، کوشیده در این مورد به مخاطبان اندک‌ش اخطار کند.

بشر هنوز از صمیم‌قلب باور نکرده که علی‌رغم همه زشتی‌ها و نابه‌سامانی‌های جهان، از نظر خلاقیت علمی، فنی، هنری و ادبی، در اوج یک عصر رنسانس جدید به سر می‌برد. وقتی هم که باور می‌کند، براساس همان دیدگاه ناهمگون تاریخی، می‌کوشد وضع موجود را بر پایه اطلاعات ناقصش، با الگوی تغییر ارزش‌ها و مفاهیم رنسانس یا انقلاب صنعتی مقایسه کند. حالا که تغییر (یا بهتر است بگوییم انقلاب) رخ داده، دیگر نمی‌توان کار را با همان معیارها و قواعد سابق پیش برد. باید متر جدیدی در دست گرفت و عینک تازه‌ای به چشم زد. ما دیگر نمی‌توانیم براساس معیارهای گذشته، برای زمان حال سیاست‌گذاری و بر پایه ارزش‌های زمان حال (یا آنچه ارزش زمان حال می‌پنداریم)، برای آینده برنامه‌ریزی کنیم؛ چون آینده یا آن برنامه را به طور طبیعی دور می‌اندازد و یا مطابق میل (و شاید نه مطابق نیاز) خود دگرگون می‌سازد. پس راه‌حل چیست؟

این حقیر، پاسخ را در علم (یا هنر) آینده‌شناسی می‌داند؛ مبحثی نسبتاً نوپا که هنوز

نیست؟ اما باید برای این کار، برخی باورهای قدیمی و نادرست را دور ریخت. یکی از این باورها، ایده هنر برای هنر است؛ شعاری غیرواقعی که مدت‌هاست کار را بر پژوهشگران هنر و ادب سخت کرده. چیزی به نام «هنر غیرکاربردی» در جهان وجود ندارد و نداشته. هر اثر زیبا به دلیلی خلق شده؛ حتی اگر این دلیل، ارضای میل درونی و ایجاد رضایت در ذهن آفریننده‌اش و یا به قصد عبادت باشد. همه این‌ها «کاربرد» هستند. اگر

● آیا بحث مرگ ادبیات و کتاب کودک، از درون کشور و فرهنگ خودی جوانه زده یا یک جور نگرانی وارداتی است؟

کسی با این نظر مخالف دارد، کافی است تنها یک اثر هنری نشان دهد که مطلقاً بدون کاربرد ساخته شده باشد تا نظرم را تغییر دهم. هم‌چنین، نظر آن عده را هم مردود می‌دانم که ابزار را به سبب مادی بودن، کم‌ارزش می‌پندارند و منکر تأثیر مستقیم آن بر هنر هستند. برعکس، معتقدم که بدون ابزار مناسب، هرگز نمی‌توان تخیل را به طور مطلوب به تصویر کشید. حتی میکلائو و داوینچی هم بدون تیشه مجسمه‌سازی و رنگ و قلم‌مو، از خلاقیت عاجز می‌ماندند. دو نکته بسیار حیاتی دیگر هم اقتصاد و بازار هنر و نظام آموزش و ترویج هنر است که همواره باید در بررسی آینده‌شناختی هنر و ادبیات، مدنظر قرار گیرند.^(۲)

حالا که می‌کوشیم آینده نزدیک را پیش‌بینی کنیم، باید از خود بپرسیم چه کسانی در این آینده زندگی خواهند کرد و چه کسانی هدایت آن را بر

عهده خواهند داشت؟ طبیعتاً کودکان. البته منظور ما از کودک، چه جور موجودی است؟ آیا باز هم با نوعی دیدگاه ناهمگون، خردسالی و نوجوانی خود را به یاد می‌آوریم؟ آیا واقعاً می‌دانیم که پیش از ما، به چه کسی «کودک» گفته می‌شده؟ اکنون صحبت از کوتاه شدن و حتی مرگ دوران کودکی به میان می‌آید. آیا به یاد داریم که ۵۰، ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ سال پیش، هر انسان چه مدت کودک باقی می‌مانده؟

اگر غرور بی‌جای آدم‌های بالغ و مو سفید را کنار بگذاریم، باید گاهی اعتراف کنیم که بچه‌ها از ما بزرگ‌ترند. تا همین یکی - دو نسل پیش، فرض بر این بود که عقل بچه کم است، اما حالا می‌دانیم که بچه‌ها نه احمقند، نه بی‌سواد، بلکه فقط کم‌تجربه‌اند. با این فرض، اگر بچه در موردی، هم از ما باسوادتر و هم مجرب‌تر بود، تکلیف چیست؟ من ۱۰ سال پیش، دختر بچه ۶ ساله‌ای دیدم که در غیاب پدرش (که مدرس نرم‌افزارهای حرفه‌ای انیمیشن بود)، با تلفن به پرسش‌های فنی هنرجوهای بزرگسال پاسخ می‌داد؛ بدون آن‌که انگلیسی بلدان. آیا ما باید این دختر بچه سرزنده را که عروسکش را هم بیش‌تر از رایانه دوست داشت، بزرگسال بدانیم؟ ما بزرگ‌ترها اغلب ناچاریم به کمک معلم و کلاس و کتاب و راهنمای نرم‌افزار، راه خود را در هزارتوی دنیای دیجیتال بیابیم. در حالی که کودکان، این کار را به این روش‌های سیستماتیک نمی‌آموزند. آن‌ها رایانه را مثل زبان مادری کشف و نظامش را به همان ترتیب درک می‌کنند. نمی‌دانم آیا کسی در دنیا هست که به طور دقیق بداند چگونه زبان مادری‌اش را فرا گرفته؟ من که نمی‌دانم! اما یک چیز مسلم است: بچه‌ها زبان رایانه را نه تنها بهتر از ما می‌فهمند، بلکه آن را به شیوه خاص خود

تغییر می‌دهند. پس باید انتظار داشت که در چند سال آینده، برای ما بزرگسال‌ها که در عالم محدود خود زندگی می‌کنیم، این زبان به حدی غیرقابل فهم، پیچیده و نامأنوس شود که انگار دبیر عصر ساسانی، به گلستان سعدی گوش می‌کند.

این حقیقت را اخیراً در ترجمه یک مجموعه کتاب اینترنت، برای کودکان سطح دبستان، تجربه کردم. باید اعتراف کنم که کار سختی بود و گرچه نتیجه‌اش بد از آب در نیامد، متوجه شدم که با قبول ترجمه این کتاب‌ها (همان‌طور که یکی از همکاران و دوستان دلسوزم با نگرانی یادآور شد)، ریسکی بزرگ و وظیفه‌ای دشوار را نیز پذیرفته‌ام.

نکته عجیب این‌جاست: کودکان ۹ تا ۱۲ ساله‌ای که کاربر روزمره رایانه هستند، ترجمه را سهل و مطالبش را آشنا و حتی بدیهی یافتند. در حالی که من مترجم، هنوز در فهم برخی از همان جمله‌های به ظاهر بدیهی، مشکل دارم. احساس حقارتی که به آدم دست می‌دهد، به حس خود کم‌تربینی یک جهان سومی، در برابر تمدن کشوری پیشرفته، بی‌شباهت نیست.

نگرش دیگری که باید در آن تردید کرد، آموزش همگانی است. نظام آموزش همگانی ژان ژاک روسو، تدبیری بسیار هوشمندانه و کارآمد بود که مناسب قامت تمدن صنعتی دوخته شد و نزدیک به دو قرن، بهتر از آن را نمی‌شد یافت؛ همان‌گونه که پیش از آن، سیستم آموزش استاد و شاگردی و نظام طبقاتی، برای بقای جوامع در تمدن کشاورزی حیاتی بود. اکنون ما چون به سبب ضربه‌ای که خورده‌ایم، هنوز تکلیف خود را نمی‌دانیم، هم‌چنان از روی ناچاری به همان نظام مدرسه‌ای چسبیده‌ایم و سعی می‌کنیم با تزئین مدرسه با رنگ و بویی از رایانه، ظاهرش را به مد

روز تغییر دهیم. اما نسل نوآموز ما، با کاهش نیاز خود به مدرسه و حتی والدین، به نوعی خودآموزی دست یافته. حتی همین حالا هم انبوه رسانه‌ها، امکانات غیرقابل شمارشی در اختیار فرد مشتاق و کنجکاو قرار می‌دهند و چه کسی کنجکاوتر از کودک؟ اگر ما نگران ادبیات به عنوان نوعی سرگرمی سالم هستیم، بی‌خود نگرانیم؛ چون سرگرمی به صنعتی عظیم تبدیل شده است و کم‌کم رنگ و بوی یک هنر مستقل را به خود می‌گیرد. اما اگر دغدغه‌های مان از بابت جنبه‌های آموزشی و تربیتی کتاب است، باید نخست بدانیم که می‌خواهیم چه کسی را به چه هدف و برای زندگی در چه شرایطی تربیت کنیم؟ پدر پدر بزرگ من می‌توانست با اطمینان نسبی، جایگاه فرزند ۱۰ ساله‌اش را از نظر تحصیل و تربیت و کار و آینده، در سن بیست سالگی پیش‌بینی کند. آیا والدین عصر اطلاعات می‌توانند با همین قاطعیت، در مورد آینده فرزندشان در سال ۱۳۹۴ شمسی صحبت کنند؟ آیا با این انبوه تغییرات و تحولات جهان و منطقه‌ای، ما آن آینده را می‌شناسیم که فرزندمان را برای زندگی در آن تربیت کنیم؟

مسئله دیگری هم هست که شاید بد نباشد از دیدگاهی نامتعارف و شاید از نظر برخی، نامطبوع به آن بنگریم. اگر عمر طبیعی ادبیات و کتاب کودک به سر رسیده باشد، چه؟ اگر کاربرد این پدیده، یا به عبارتی، تاریخ مصرفش تمام شده باشد، چه؟ آیا باید بر سنگ قبر ادبیات کودک مویه کنیم و یا به راه ادامه بدهیم؟ مثالی بزنم: تنها پانزده سال پیش، حرفه‌ای داشتیم به نام ماشین‌نویس و شهر تهران پر بود از آموزشگاه‌های ماشین‌نویسی. حالا چند تا از آن‌ها باقی مانده‌اند؟ هیچ! آن‌ها که قدرت تطبیق

پی‌نوشت

۱. گذری بر تاریخچه تخیل علمی در ادبیات فارسی کودک و نوجوان، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۴۰، بهار ۱۳۸۴.
۲. مجموع آرای نگارنده در مورد تطابق نظریه امواج تافلر با تاریخ هنر و چگونگی احتمالی کاربرد آینده‌شناسی در پیش‌بینی تحولات هنری، به طور مفصل در این منبع درج شده است؛ تخته رنگ هوشمند؛ بازتاب‌های تمدن رایانه‌بر هنرهای بصری (رساله کارشناسی ارشد پژوهش هنر)، استاد راهنما: مرتضی ممیز، استاد مشاور: دکتر یعقوب آژند، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران ۱۳۷۸. خوانندگان گرامی در صورت تمایل می‌توانند از طریق نشانی info@mtooyserkani.com به طور مستقیم نیز با حقییر تماس بگیرند.

داشتند، شغل خود را به منشی آشنا به فلان نرم‌افزار یا به آموزشگاه کامپیوتر تغییر دادند. آن‌ها که از بازآموزی سرباز زدند یا نتوانستند، از گردونه رقابت خارج شدند. بله، در این راه عده‌ای دچار بحران شغلی شدند، اما سرانجام، چیزی بهتر و کارآمدتر پدیدار شد که فن تایپ، فقط جزئی از آن است. به گمان من، مشابه این دگردیسی، در مورد هنرهای روایی و بالاحص ادبیات کودک آغاز شده است.



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به نام پروردگار باقی

رساله جامع علوم انسانی

درگذشت غریبانه ساویسا مهوار
نویسنده و دوستدار کودکان در یکی از
نخستین روزهای بهار ۸۵، دوستان
و همراهانش را اندوهگین ساخت.
روحش آرام و یادش گرامی باد.

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان